

نگاهی به آثار نمایشی
فردریک دورنمات
با مکتبی بر
هنر مدرن
و
ملاقات بانوی سالخورده
اصغر نصرتی

آبان ۱۳۶۴

نهر دست مطالع

۱- نقد

هزار مد

در کم خور لسی بها

سبک کلسیر سیر نسیم

۲- بخش کمر

زندگی ما با خرید و ریاضت

۳- بخش دهم

نقدی که به یک بر نایست به ملاقات افویکها لغزیده

نقد چیس

خلاصه دکاستان

نقد مختصر

نقد فرامی

۴- منابع

مقدمه

هنرمندان :

برای تسهیل در امر شناخت انواع پرداخت های هنری از حیث
مجموع قوانین "استیک" و اینکه کس استیک هنر را به سه جریان عمده
تقسیم نموده اند که آن سه را کلاسیک ، نوگرایان و مدرن می دانند.
اگرچه به این نوع دسته بندی مستقیماً کاری نداریم ولی ما نیز برای تسهیل
در امر رسیدن به مقصود این تقسیم بندی را می پذیریم
آنگاه در این مقدمه متطوره است شناختی، هر چند اجمالی، هنر
مدرن می باشد چرا که شناخت در امر نرزی معاصر و چگونگی زایش این
در امر تنها از طریق آگاهی از هنر مدرن مسیر است و لا غیر.
قوی هنر را نوعی "شناخت واقعیت از طریق تجربه، به اتکای یک
فلسفه یا تائید بر لقیات" تعریف نموده اند و ما نیز این قول را پذیرفته
و بر اساس این تئوری، هنر مدرن را تفسیر می کنیم.

کلام در اندکی برای اغلب کشورهای اروپایی چیز دیگری نداشت. این
 اوضاع را احوال برای انسان اروپایی، حتی برای پرورندگان جنگ
 (به جز آمریکا)، چیزی جز سرقتی، شکست، بی اعتباری تئوریهای اقتصادی
 - سیاسی نمره ای نداشت بی شک هنرمندان در چنین اوضاع و احوالی
 پرورش یافت و به روشنی می تران درک کردند این هنر انفعالی تر که
 احاطه خواهد بود. شاید سلفت نباشد که بدانیم اگر روش های هنری
 (به مثبتهای هنری) هنرمندان از کشور آلمان سر برافراشته. این مطلب
 با کمی تعمق بدیهی به نظمی رسد که جای بحث آن در اینجا نیست.
 البته نکته بسیار ظریف و مهمی که در این جا نبایستی فراموش شود اینست
 که هنرمندان تنها در سرشتی کسوری مثل آنان در کشورهای و مسائل
 مانند ترانی و تورم اقتصاد و مباحث خلاصه نمی شود و چنین کاری خطائی بزرگ
 در پرورش هنرمندان است. چرا که هنرمندان بر اساس ضرورتی -
 متنوعی زایش یافته که بخشی از آن ضرورتی روند تکاملی هنر و گستره محدود
 خلاصیت هنری است. لیکن ما علت عمده تحول اساسی و پدید آمدن
 جدید در هنر آلمان در گونی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه می دانیم
 چرا که خلاصیت هنری را متأثر از چنین امری می دانیم.
 اگرچه هنرمندان زمانی قریب به یک قرن را در تسلط خود دار و اثر

چه هنرمندان برای خود لاف و نژادهای وادانی قائل است کتب هنرمندان
از حیث زیبایی شناسی، نفس اجتماعی و غیره درجه‌بندی‌های بسری بر آن
با نسخ قطعی برای تدوین ادبی توان صادر کرد.

ولی آنچه روشن است این است که هنرمندان وجود دارند و -
خلاقیت‌های وادانی در این عرصه چه در جنبه مثبت و چه در جنبه منفی به
حجم هنر افزوده است.

باید نکته را در اینجا فراموش نکنیم؛ هنرمندان را نمی‌توان تنوع در باب
روشن‌های خلاصه کرد و سبک‌های متنوعی در این هنرمندان به سده و از سده‌ای
دیگر هر سبک نیز تنوع به طوری که از سبک‌های دیگر تقلید پذیر است
چرا که سبک‌های هنری تا حدود زیادی در یکدیگر مؤثر می‌باشند و تقلید مطلق
آنرا ممکن نیست. یعنی در هم شدن مکاتب در هنرمندان چه از حیث محتوی
و چه از حیث شکل یکی از ویژگی‌های مدرن است این ویژگی
نیز متأثر از وضع و احوال سیاسی و اجتماعی و به نوبت با سده‌های می‌آید

درام نویسی مدرن

درام نویسی در عصر حاضر در واقع همانا هنر مدرن در قالب درام نویسی
و تأثر می باشد.

درام نویسی معاصر برای دستیابی به ویژگی های فعلی، به طرز عمده،
از دو جهت دچار تحول گشته است. تحول اول تحولی مضمونی یا محتوایی
است و تحول دوم، تحول تکنیکی. (تحول اخیر در اجزای درام نیز صادق است)
پیش از هر چیز در هر درامی انسان مورد نظرمی باشد و در واقع تفاوت
اساسی میان درام نویسی کلاسیک و مدرن در نحوه برخورد با اعمال این -
انسان خاکی است و اینکه انسان در تیر: چه کسی است؟ و چه چیز و
چیزهایی است.

درام در شکل کلاسیک خود برای توصیف احساسات و عقول مردمی
انسان او را در برابر یک نیروی مافوق زمینی قرار می دهد. و از این راه
سرزندگی انسانی را ضمن مطلق بودنش تنوید است خدا یا خدایان می داند.
البته قهرمان کلاسیک، انسانی تک بعدی می باشد.

درام در سفل مدرن خود ادلا انسان را از مسائل آسمانها به زمین کشیده

نیست او را به هم چنان خود درگیری کند در اینگونه درام ها قهرمان انسان بی یک

لغدی نیست تغییر و تحول در انسان ها اساس درام نویسی مدرن است. از

سوی دیگر در این نوع درام انسان سدیداً به هم می درگیر است و خراشید این

درگیری موجب پیدایش مکتب های متنوع در هنر مدرن گشته است.

بی شک تحول محتوایی، چه از حیث انتخاب موضوع، نحوه حل

موضوع و نبردهای درگیر موضوع، به تحول سطقی (صوری) انی می رسد. یعنی اثر

چه گفتن و چگونه دیدن گفته. تحول گشته بود پس لاجرم چگونه گفتن نیز می پاید

متحول گردد. چرا که اندیشه ای نو قالبی نوین می پذیرد، به قول مولانا:

«ای برادر قصه چون پیمان است / معنی اند روی، بیان دانه است»

سفل (یا فرم) مولود طرز بر خور هنرمند به مصالح اولیه هنری (اعم از رنگ

سنگ، آهن، چوب، پوست، وزن، لفظ و غیره) و شیوه ترکیب آنهاست.

در این رابطه نیز هنرمند تغییرات فراوانی به هنر داده است. درام -

کلاسیک که وجودی مستقل داشت و تا ساجی غیر فعال و بدون تحرک بود

در درام مدرن فعالیت گرفته است (البته این فعالی در حده تنوع های هنر مدرن

به یک اندازه نیست) زمان آن دهانیت کلاسیک ارسطو گفته را دیگر

بر خورار نیست و مکان نیز ثابت مطلق کلاسیک را ندارد.

در اینجا بایستی تفاوت زبان در درام مدرن را با درام کلاسیک نادیده -

گرفت چرا که سبک دیالوگ درام کلاسیک تبدیل به مونولوگ درام مدرن

می شود و از آن کلمات مطمئن و باوقار کلاسیک در درام کاسته شده و زبان

مردم عادی در درام مدرن بکار می رود. (متر در جانی بر حسب نیاز)

و اگر بخواهیم مطلب را خلاصه تر عنوان کنیم بایستی بگوییم که یکی از

مکاتب عمده و مهم و قابل توجه از حیث کیفیت و کمیت پراختی مکاتب

اکسپرسیونیستی می باشد که ما در بحث خود به شناخت آن نیاز داریم. آنچه

تا بحال درباره هنر مدرن گفتیم تقریباً در تمام موارد پراختی مکاتب هنری تعمیم

یافتنی است از جمله اکسپرسیونیسم. لیکن اکسپرسیونیسم از مختصات دیگری

برخود را است که همانا این خط فاصل و مرز قابل رویتی برای این

مکتب از دیگر مکاتب می گردد.

اکسپرسیونیسم را در زبان فارسی، فاضلی بیان گرائی ترجمه نموده است

و ما در اینجا برای آشنائی بیشتر^۳ تعریف از اکسپرسیونیسم بدست می دهیم

که این سبک تعریف هر کدام از حسی مکتب مذکور را مورد توجه قرار داده

تعریف نخست: نشان دادن سیر انسان در جهشی که برای او بیگانه

شده است. بخشی از این دنیا، مربوط به محیط شجرها می شود و اکسپرسیونیسم -

گوشش می کند که به جراس انگلیزترین وجه، فضای آنها را تصویر کند در این

گونه سبک نشان دادن جنبه های مفصلی شخصیت ها بیشتر مورد توجه قرار ^{بیشتر}

است (البته فقط در درام) انسان در نمایشنامه آکسیریونیستی تنوع است. این

تنوعی فقط توسط تعارضات روانی یا زندگی مفصلی قهرمان بوجود نمی آید.

بلکه تنوعی و سرگردانی جزئی از ویژگی های این مکتب است!

تعریف دوم: آکسیریونیسم یک نوع طرحی برای بیان احساسات است در

این نوع آثار احساساتی را که نویسنده یا بازیگر در درون خود حس می کند

بوسیلهٔ دست، خطوط چهره ابراز می دارند. در این نوع آثار میزانسن

(صحنه گردانی) ممکن است دیگر جنبه نمایشنداشته باشد ولی در آکسیریونیسم

از روشنائی الکترونیک یا موسیقی استفاده می شود و بازیگران به تغییر دادن صدا

و حرکات خود می پردازند.^۲

تعریف سوم: گراسی در هنر و ادبیات که در آغاز قرن بیستم پدید آمد از

زبان نشر مجله ادبی Die Brücke آلمانی زبان ... این گراسی به عنوان -

مفهوم زیبایی شناسانه، چیزی جز ذهن گرائی مطلق نیست؛ به همه قانون ها

را فراموش کرد ... تنوع روحی است که انعکاس واقعی جهان است. -

«آکسیریونیسم فقط به واقعی که خدا خلق کرده ایمان دارد و هیچ توجهی به

دیگر واقعیت های زندگی ندارد»؛

رجان سطل بر محتوی و جنبه های سطحی اجتماعی، غیر عقلانی بر منطق

۱- برشت، فرس، درامات کمتر ترجمه رجنا ص ۱۵ و ۱۶

۲- فن تئاتر و تحولات آن در دنیا آقای ساهین سرکسیان

لذویرگی های بیان گرائی هسته^۳.

باتوجه به این سه تعریف آنچه در نظر اول در این مکتب توجه را جلب می کند آن است که در این طریقه هنری انسان موجودی تنوع است اگرچه در اجتماع است. سرزندگی انسان تا یک وسعیم است. به عبارت دیگر اکسپرسیوینست انسان نوین (انسان معاصر) را همان انسان تنوعی بنده و این اساس و ویژگی انسان امروزی را در دیدگاه این طریقه هنری می باشد.^{۲۵}

این مکتب در سطح نیز دارای ویژگی های می باشد از جمله درهم تنیدن زهان و مکان. یعنی نداشتن زمان و گاهی مرگ و هستی را مخلوط کردن و در آن واحد مکانی متفاوت را توسط صحنه ای واحد نشان دادن. پس از اتمام این مقدمه باید یک نکته را خاطر نشان ساخت و آن اینکه طریقه اکسپرسیوینستی از سوی برخی هنرمندان در سطح و محتوا مورد وقت و بکار رفته و اندیشه خرد را به چنین قالب و چیتی پیراخته اند و از سوی دیگر برخی تنوعی از ارکان محتوا و سطح را مورد استفاده قرار گرفته است. لویی جی پیراندلو یکی از بزرگترین درام نویسان معاصر که ابتداءً بی اصل می باشد از بیان تا تر اکسپرسیوینستی (در محتوا و شکل) می باشد که از سبک اکسپرسیوینستی وی، دو نوع دیگر سبک اکسپرسیوینستی منشعب می شود که به آنجا تا تر اقرار و تا تر سکوت (تا تر فرار) می گویند که تشریح این دو به وقت دیگری نیاز دارد.

۱- انسان دوستی و هنر زی من گو ص ۱۵۰ و ۱۵۱

۲- سالین نبر کاله اثر گئورگ کایزرتل ص ۱۲ کتاب برشت - فریش - درنات، توج و هنر

که از حوصله این مقال بیرون می باشد.

افزادی چون برست در بعضی از آگاهان از بعضی غاصر سطل به محتوای
این سبک در شمار آگاهان خود سود جسته اند و برخی چون درغات در آگاه
فرادانی از خود کاملاً به سطل و محتوای این طریقه هنری مؤمن بوده اند.

به هر جهت با توجه به تعریف و ویژگی این مکتب فردریک درغات
را نیز از جمله پیروان این مکتب می دانند و چون ما قصد آن داریم اندیشه
درغات را به نقد کنیم به ناچار می بایستی به طور عمده او را در یکی از روش های
هنری ببینیم اگرچه که نتوانیم او را به طور مطلق در یک روش هنری و ویژه
محدود سازیم.

بخش اول

زندگی نامه هنری - خصوصی

فرید رئیس: فریدریک درنمات در پنجم آوریل ۱۹۲۱ در دهکده اُمی به نام کتل فیلین در نزدیکی برن که به سخت کشور سوئیس می باشد چشم به جهان گشاید. پدرش را بنحوله درنمات کشتن همان دهکده بود و پدر بزرگش ادولریش درنمات در سحر و روزنامه نگاری و در اواخر عمر در سیاست رستی داشت.

مجموعه شعری پدر بزرگش هنگامی که فرید رئیس پنج ساله بود چاپ شد که این مجموعه شعر روح انتقادی و ذوق هنری ادولریش درنمات را بخوبی نشان می داد. اعتقادات سخت مذهبی در ادولریش درنمات - تأثیرات خود را بخوبی در خانواده بجای گذاشت به طوری که پسرش - (یعنی پدر فرید رئیس) در اوان جوانی به تحصیل علوم دینی و الهیات پرداخت و عاقبت نیز کشتن شد. بی شک چنین خانواده ای با چنین افکرات تأثیرات خود را بر روی فرزند نورس خود تا سالهای سال بجای گذاشت به طوری که درنمات تا سالهای ۱۹۴۹-۱۹۴۸ فردی مذهبی

به نظر می رسد .

دورنمات اربعه در روستا زاده شد کتب خود را یک روستا می نمیداند
و معتقد است که روستا در طبیعت او نشو، نقش عمده ای دارد و به کتابه دارانه
می دهد که وی دهاتی می باشد که احساسه سخن می گوید .

دورنمات به سال ۱۹۴۱ به اخذ دیپلم نائل آمد و زندگی فکری او از
این تاریخ آغاز می شود چرا که وی در همین سال وارد دانشگاه می شود و در
رشته های ادبیات و فلسفه مشغول تحصیل می گردد .

تحصیل در دانشگاه او را با مسائل فلسفی و ادبیات آلمانی و علوم
طبیعی آشنایی سازد و برگزیده اندیشه اش در روزهای نویسی می گساید .
اگرچه احمیایم احمی تحصیل او را بهتر روشن سازیم و این جوان سوسی
را در دوران دانشجویی بشناسیم به بنیت به داستانی تحت عنوان
ترنل اثر خود وی مراجعه کنیم : « جوانی بیست و چهار ساله ، تنومند ... کدبانو
برگ می کشد و روی عینکش ، عینک دیگری راست ... عینک آفتابی و
در گوشش پنبه کرده بود »

در این سالها وی علاوه بر تحصیل در علوم و ادبیات و فلسفه به
نقاسی نیز روی آورد که این آشنایی کافی بود که تأثیر خود را بعد ها در
نمایشنامه نویسی برجای گذارد . چرا که آشنایی وی به سبک های مختلف

تقاضای ذهن او را نسبت به پرداختهای هنری قانع نر نمود.

مقدم نسبت به جدیت دانشگاه را ترتیب می‌کند و تحصیل را پس از

انجام راههای ساز و در همین اوان وی (یعنی سال ۱۹۴۳) فعالیت هنری

خود را آغاز نموده و اولین تلاش خود را در امر نمایشنامه نویسی تجربه می‌کند و

نمایشنامه‌ای تحت عنوان کمدی می‌نویسد. که هرگز این اثر هیچ نشانه‌ای

البتة برای این نمایشنامه می‌بایستی قطعاتی به نام "سب کرسیم" و "ما دور کلمجه"

را نیز افزوده و بالاخره در سال ۱۹۴۵ پیرامون داستان است که به عنوان

اولین اثر ادبی دورنما در روزنامه معروف شهر تبریز به چاپ -

می‌رسد و در همین سال وی "تصویر سیر نفوس"، "مدیریت‌اتر" را نیز به

رشته تحریر می‌کشد و نمایشنامه "این نویسنده شد" را نیز در همین سال آغاز به

نوشتن می‌کند.

دورنما در سال ۱۹۴۷ زندگی مجرّی راههای کند و با بازیگری به نام -

لئی گایسلر ازدواج کرده و مدتی در کنار وی به بازیگری و نویسندگی

می‌گردد و در همانجا برای مدت کوتاهی شرکت خود ارا می‌دهند. تا این معاش -

برای وی در این سالها به سختی انجام می‌پذیرفت و اگر چه او به نوشتن نقد تئاتر

و رمانهای جنائی و نمایشنامه‌های ریویزی می‌پردازد لیکن هنوز خرج وی پس از

دخولش است و بیماری تند وی مزید بر علت می‌باشد. تا اینکه نخستین مجموعه

ادبی وی به صدر کتاب چاپ می شود که این مجموعه شامل قطعه های کوتاه
فرادنی است. که یکی از قطعه های این مجموعه به نام کرسمس می باشد.

در قصه می بیند که در روز کرسمس، مسیح مرده است و مسیح که در اعتقادی
همانا خداست پس در نظر دورنات همانا خدا مرده است و این ظلام نیچه
است: "خدا مرده است" و این ادعا گاهی نخست در امر درگیری دورنات
با اعتقادات مذهبی گذشته خود است، آغازی که سرانجامش به بی اعتقاد
مذهبی می انجامد.

عاقبت نماینده "این نوشته شد" و نماینده را یونانی "خیزد" را همراه او
داستان "تند" و "بیلادرس" به پایان می رساند و اولین اجرای جهانی "این نوشته
شد" را در اوان زندگی مسترکس به روی صحنه می بیند. دو سین نماینده
دورنات "کو" نام دارد که در دهم ژانویه ۱۹۵۸ در بزل اجرا شد. این -
نمایش حکم پرسی را نشان می دهد که در کشورش هیچگونه عدل و دادی نیست
لیکن چون حکم بنیادی خود را از دست داده است از اوضاع ناامیدان
گسور واقف نیست و هیچ یک از طرفیان نیز قصد آگاه نمودن او را
ندارند تا اینکه سحران جدید عزم گفتن حقیقت را جزم می کند لیکن موفق
نمی شود چرا که حکم به هیچ وجه سخن او را نمی فهمد. البته این اثر به خاطر
قابلی که چندان موافق صحنه و اجرا نیست به روی صحنه بسیار کم برده شد.

دو بار به روی صحنه رفته است.

در میان اجرای نمایشنامه کور و اجرای نمایشنامه "رمولوس کبیر" یعنی
میان سالهای ۱۹۴۹-۱۹۴۸ نزدیک به پانزده ماه فاصله است در همین
فاصله کوتاه، دورنما از جهت فکری تغییرات اساسی یافته است و
عده و مذهب را به طور کامل رها کرده و به طور مشخصی انسان مورد بحث
قرار می گیرد عدالت آسمانی جای خود را به عدالت زمینی می دهد و به طبع
تغییر مسیر فکری نحوه بیان وی نیز تغییر می یابد. رمولوس کبیر نمایشنامه ای
در محکوم کردن قدرت و حکومت و اینکه چنین اموری بسی خطا کار و زیان
آور می باشد چرا که رمولوس کبیر برای پایان بخشیدن به بی عدالتی و مجازات
خود بدون کمترین مقاومتی خود را تسلیم قوای متجاوز سردار زرینی می سازد.
لیکن سردار زرینی بر آن است که خود را تحت فرمان او سازد.

اساس موضوع این نوشته عدالت اجتماعی می باشد و زبان در این
اثر نقض عهودی دارد چرا که هر یک از شخصیت های نمایشنامه غایب طبقه خاص
اجتماعی می باشند و لاجرم زبانی مشخص دارند. البته شخصیت رمولوس کبیر را به
صوبی یوس قهرمان اصلی نمایشنامه نیز یکدانشان شباهت می دهند که درباره
نیز یکدانشان بعد از سخن خواهیم گفت.

در این اثر بخوبی پیداست که دورنما نظری کاملاً تحقیرآمیز به قهرمان

تاریخ و صفی‌رهای پوچ اجتماعات بشری دارد چرا که رسول‌س کبیر حتی نام نبردان
دنا و در باران نفوس را بر مرغوی نه‌گذاشت و آنرا به همان اسمی صدا
می‌کند.

سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۰، سالهای موفقیت وی در همان نویسی می‌باشد وی
با نوشتن دو رمان "قاضی و چلاروس" و "سوطین" نشان داد که وی در این
زمینه نیز توان کافی دارد اگرچه که وی نتوانست در رمان‌های بعد خود به
سالهای ۱۹۵۵ - ۱۹۵۱ شهرتی بدست آورد، در این دوران وی
مقبولیت بیشتری برای مردم یافت.

در این سالها نیز هنوز نیازی مالی دورنگات کاملاً برطرف نشده چرا که وی
عجیب رسیده باز هم رمانهای جنائی ننویسد. به همین دلیل در این دوران عملاً
فکرو اندیشه‌های به چشم نمی‌خورد اگرچه رمانهای "مرد یونانی در جست و جوی
زن یونانی است" و "قول" دارای موضوع تازه و انشیم کافی می‌دانند لیکن
این دو رمان نیز حرفی برای گفتن ندارند اگرچه که در رمان اخیر از نظر تلفیق
طرح و فصل آختم بسط است و نه از موفقیت ساین توجهی برخوردارند.
مخصوصاً رمان "مرد یونانی در جست و جوی زن یونانی است".

۱۹۵۲ سال است که دورنگات را به راستی تب غایبانه نویسنده
نمده معرفی می‌کند. از دواج اقامی سی‌سی‌پی، غایبانه‌ای ساین توجه است

که دورنات آنرا در همین سال به روی صحنه میبرد و همین اجرا دورنات را به یک شهرت اروپائی می‌رساند.

فاصله سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۵ در زندگی دورنات علاوه بر نوشتن -

نمایشنامه‌های یاد شده، سالهای تلاش از برای نگارش مقالات و نقادری فراوان در بارهٔ شکیر داتماراو، مولیر، لسنای و سلیرمی باشد و همچنین - دورنات نقدی بر نمایش "شیطان و خدای عزیز" اثر سارتر نوشت که این نقد بر شهرت ادبی افزود.

به طور مختصر سال‌های مذکور سالهای موفقیت ادبی - اقتصادی زنده

سوسی می باشد به سال ۱۹۵۳ نمایشنامهٔ فرشته ای به بل می آید از خانه -

دورنات شروع می نماید که این اثر نیز بر شهرت بیشتر دورنات بیاری افزود. پنج نمایشنامهٔ رادیویی وی حاصل تلاش همین چهار سال نامبرده است

نمایشنامه‌های مذکور بیشتر تب نگارش چنین اند "دعای بر سر سایهٔ الاغ" -

اثر انیسکی، قهرمان ملی، گفت و گوی شبانه با آدمی مطرود (که در ایران تحت

عنوان گفتگوی شبانه گفته است)، هرکول د فوید، او جیس و علیا و کا

که نمایشنامهٔ اخیر (علیا و کا) ترجمه و در رادیو ایران نیز به اجرا درآمده

است. از میان این پنج نمایشنامه، بنا به گفتهٔ منقدین، هیچکدام شهرتی

برای خود است و نگردد.

بر خلاف پنج غایت را ادیبی مذکور از درمات دو غایت دیگر

را ادیبی درست هست که «پنجری» و «سکای در آخر نیز» نام دارند و از هر دو

در نحو توجه بر نحو دارند. به همین دلیل ما خلاصه داستان هریب را مختصر شرح

می دهیم. پنجری (۱۹۵۶) بر محور شخصیتی می گردد به نام «تراس» که رئیس یک

شرکت بزرگ تجاری است. ماسین وی در سفری دچار اسکان می شود

و وی مجبور می شود تا آماده شدن ماسین سب را در ویلائی به اجبار به صبح -

برساند. در ویلائی مذکور به جز تراس چو رتن دیگر هستند که پس از آشنائی

متوجه می شود که همگی این چو رتن از قاضیان باز نشده هستند.

سرگرمی آن سب را قاضیان یک محاکمه ساختگی میسر می کنند. قرار بر این

می شود هر یک از این حاضرین خود را یکی از افراد واقعی محاکمه واقعی قلمداد

کنند و چون آنها در زندگی واقعی نیز در چنین مقام و سنی مشغول بوده اند به چهار

داستان وکیل مدافع، قاضی و جلاد از میان آن چو رتاضی باز نشده انتخاب

گشته و تراس نیز علی رغم میل باطنی در محکم تصویری ایفای نقش می کند و

محاکمه ساختگی از بهر سرگرمی دلی با ظاهری جدی آغاز می شود.

در سیرنایش ظاهر جدی به محمدا ی جدی و واقعی مبدل گشته، تراس

علی رغم عافیت و سفارشات وکیل مدافع خود، اسرار زندگی و تخلفات

و سوءاستفاده های مالی و اداری خود را کاملاً از آرزو که یک محاکمه ساختگی

است، شرح می دهد. و درگاه ساحتی بر چنین اعترافات واقعی تقاضای مجاز می کند. ترانس بیمار محکوم به اعدام می شود و قرار بر آن می شود تا اجرای حکم در صبحگاه ترانس در اتاق زیر سروانی محبوس می شود و با کتله و گیل مدافع سعی بر آن دارد ترانس را فری بی گناه ببلند و "قریبانی قدن زمان ما" او را معرفی کند لیکن رئیس درگاه از حکم خود دست نکشیده و کار به جلا سپرده می شود و ترانس در محبس مانده صبح با ترتیب خود را می زندگی واقعی را در آن اعمال جنایات جدید تری می شود.

این نمایش در سال ۱۹۵۶ به نیر انجمن نمایشان آلمان الزان خود گرد و علاوه بر آن از رادیوهای کشور های زیادی منجمله ایران پخش گشته و خود را بهترین نمایش را در بیستی آفری دورنات به نام جون معرفی کرده بود.

"شما گاهی در آخر پانز" به سال ۱۹۵۸ ملی دیگر از دو نمایش مشهور دورنات است.

در یکی از غروب ها وی آخر فصل پانز شخصی به نام هو فر که در گذشته حسابدار شرکتی کوچک بوده و اکنون باز نشسته گشته است به سرافخ نویسنده ای به نام کربس می آید. نویسنده اغلب زمانش را میانی می باشد و نویسنده ای مشهور و صاحب نام بوده و حتی برنده جایزه نوبل در ادبیات نیز می باشد. هو فر در ملاقات خود با کربس نویسنده افسانه می سازد که داستانهای جنایی کربس

همانا زندگی واقعی نویسنده بود و جنایات توصیف شده در کتابهای وی
در واقع اعمال زندگی واقعی نویسنده می باشد. از او یعنی کریم می خواهد
برای پنهان نگاه داشتن چنین رازهای مبلغ ناچیزی معادل هفتصد فرانک
سویس در اختیار او بگذارد.

وقتی نویسنده یقین حاصل می کند که ادعای حقوق بی جا نبوده و وی همه آثار
نویسنده را خوانده و به امکان نامبرده در آثار نویسنده سرکشی کرده و دانسته است
که این رمانها حاصل خیال بافی نیست در فکر چاره می افتد و برای اینکه سود
گزاران حقوق را نندیرد به منشی خود اعلام می کند که حاضر باشد تا سود جدیدی
را چند لحظه بعد برایش بلیت خواهد کرد و همین طور که با حقوق حسابدار پر صحبت
می کند آرام آرام او را به سوی بالکن منزل خود سوق می دهد و در لحظه ای
او را از بالکن پرتاب می کند و سپس اتفاق واقع شده را پس از لحنی به
چینشی خود به عنوان رمان جدید بلیت می کند که در واقع رمان جدید نویسنده
سطل می گردد.

"سخنی درباره گمادی" در سال ۱۹۵۲ و سپس "سوار روی تئاتر" در سال
۱۹۵۵ تألیفات از دورنات در زمینه تئاتر می باشد. دورنات در
این دو اثر توانست تا حد زیادی نظریه های تئاتری خود را تدوین کند.
نظریاتی که به زعم بسیاری از منتقدین در جنب عقاید هنری برست

داشتند و از مهمترین نظریه های تئور در ادبیات نئو کلاسیک به شمار
می آید. به شرح مبسوط این نظریات در بخش دوم گفت و گو خواهیم
پرداخت.

پس از نگارش "ملاقات با نویسنده" در سال ۱۹۵۵ دورنما
نمایش مدای راجع عنوان فرانک پنجم نوشت که عنوان دیگر آن "آپرای
یک بانک خصوصی" است

این نوشته تجربه دورنما در نمایش موزیکال بود، ولی این -
نویسنده نتوانست توجه مردم را به خود جلب کند و به نویسی های مکرر و
تغییر سری بر کیفیت نمایش و نظریات منتقدین نلزداشت و این نوشته
در عدم موفقیت به سر برد.

هاشما می بینید که آلمانی در باره نمایشنامه دورنما سخن
جالب توجه می گوید: این نمایشنامه لطیف است در خلاف جهت نوشته
برست، اما به همین سبب متأسر از او چرا که برست می گوید "کانتسرها
در اصل انسانها ولی دورنما می گوید: انسانها در اصل کانتسرها".

عدم موفقیت دورنما درست در زمانی رخ داد که وی به حد کافی
در شناخت تئاتر واقف گشته بود. لیکن این شناخت مانع از آن نشد
که وی در کار نمایشنامه فرانک پنجم اشتغال کند.

تغییر با نقشه بالا

با این همه وی از شهرت گذشته همچنان برخوردار بود و نزد
ملاقات بانوی سالخورده این شهرت دو چندان شده بود و در همین سالها
جایزه نایب‌الن را برای پتچری، جایزه منتقدان ادبی نیویورک را برای دیدار
بانوی سالخورده و جایزه سلیس را برای همه آنها دریافت داشت.

فزیله اتان نایب‌نامی نگارش یافته در سال ۱۹۷۱ می‌باشد و در سال ۱۹۷۲
به روی صحنه رفت فزیله اتان اثری بود که موقعیت دورنما را به عنوان
یک شخصیت خوشمنه هنری امروز و یک نایب‌نامی نویسنده جوانی که
تأثیر کرده.

پس از این اثر می‌توان نایب‌نامه قابل توجهی را از دورنما -
مساحده کرد اگرچه نایب‌نامه های جدیدی نیز نوشته است ولی بیشتر -
فعالیت وی به بازسازی نایب‌نامه های دیگران مصروف می‌گردد.

۴- بخش دوم

نقدی اجمالی بر بنا سنامه "علاقات با نوی سالخورده"

نویسنده: طریقه یک (در نهات)
الف- نقد چیست؟

پس از هر چیزی باستی سنتی کوتاه در باره نقد و نقادی به بیان آوریم
چرا که دیده می شود گاهی نقد از سوی کسانی به اشتباه تفسیر، نقل قول از
دیگران، و غیره تعبیر می شود و این امر به سبب سبب گاهی زحمات بسیار آن افراد
را بی ارزش می سازد و آنچه که ما از زحمات آنان مشاهده می کنیم همانا افزاین
بر حجم نوشتار و نه تفحص در باره مطلب مورد نظرشان است.

در واقع باید دانست به چه منظور به نقد و نقادی می پردازیم و در این
امر مقصود چیست؟ آیا در نقد همانا آنچه شایسته و درخور نیست نوشته و گفته است
و به عبارت دیگر آنچه می سنجیم از محسوب می شود مورد توجه و مبالغه
باشد؟! بی شک غیر. پس معایب را نیز باستی روشن ساخت، هدف
نقد در درجه اول تشخیص سره از ناسره می باشد (بی شک به زعم خود) -
پس تشوین آن بخش سره و طرد بخش ناسره.

تقادی در ادبیات و هنر (و حتی در دیگر بخشهای فعالیت ذهنی و عملی
زندگی بشری) از عوامل محکم تعلیم و تربیت این جریان فکری و اعتقادی
به سوی مفاهیم عالی تر و آرمانهای انسانی و اجتماعی ترمیمی باشد. در واقع آنچه
تقادی انجام می دهد جهت دادن به ادبیات است. این محکم نیز راهی است
مشکل و نیاز به عمارت و تحقق افزدون دارد.

ما انسانها در زندگی عادی خود به طور معمول این تقادی را انجام می دهیم
کمتر کسی نسبت به آنچه در اطرافش می گذرد نظر ندارد و نمی دهد و به قول بربست
انسان بی نظر وجود ندارد. ما انسانها دارای حیاتی هستیم. احساس و منطقی داریم.
و همینان ما را جا نهدار می گردانند و این فرصت نا پسند را از ما محروم می سازند
که در زندگی بی نظری توجه به سیستم و چون چنین سیستم انسان جا نهداری
می شویم بر حسب اندیشه و فلسفه مسلط بر اندیشه و بر حسب میزان و
گنجینه احساسی پی در پی پیرامون را ضمن نگریستن آنرا داری کرده
و پس از داری باز بر حسب آن اندیشه و احساس آلی را بر دیگری ارجح
و شماری را بر جمعی دیگر صواب می دانیم. این همان نشانه موجودیت مادر
که "طوفانی" زمین می باشد. و به قول فاضلی تنها خرد از غرض جودان
در دین و دینون انسانی درون کشتی بی خبر و برآیندی نظر است چرا که او سر
به لبیدن آنچه بر مقابلش نهاده اند مشغول است و پس.

اما نقد ادبی این هم پاره را فراتر نروده است و انسان را ضمن مقوله نمودن
در قبل آنچه می خوانند بر او واجب می دانند به نیکی به تفحص نشسته و نیکی را از
زشت تشخیص دهد و از سلاخی اثر و انتقام گیری و بی متنبلی بر چیز و دهنش
در درجه اول قبل درستی ها و تسوئق و معایب از چنین گفتاری و درجه دوم
طرد اصولی و منطقی و عاری از هرگونه احساساتی گشتن، مستعان، درصحت،
است.

بی شک این دو عمل نقد دانه بر اساس هدفی استوار است که وی پیش
از آغاز چنین عملی بر خود واجب می داند و آن هدف همانا اعتقاد به شکست
اربابیت و هنر از بجز آنکه بسری را برای زمین صیاد و برای دیگرگونی های
لازم اجتماعی، به منظور تقابل و تکامل زندگی مجهر نماید. بی شک چنین -
هدفی در روند تکاملی هنر و تقابل آن به سوی اوج و رسانیده ای است.
غروب می دانیم نقد را در صدرتی می توانیم به سلامت به انجام رسانیم که محدوده
فعالیت نقادی خود را به انیم و بر آن محدوده تا حد لازم واقف باشیم. پس از -
چنین (صدور) اثر مورد نقد را به نیکی مطالعه کرده، فراز و نشیب و درون مایه و قالب
این درون مایه را خوب بشناسیم و سرانجام این اندیشه و قالب یعنی نتیجه
و علت غائی پیدایش این اثر را بدانشیم.

هر اثر ادبی دارای اجزاء و ذرات و نحوه ترکیب و پیراهنی می باشد و

باید دانست این اجزاء و روابط و نحوه ترکیب در همه آنها رتبه یک نوع نیست
 لیکن آنچه مسلم و روشن است آنست که در تمام آنها رادبی اجزائی پدیدار
 و قابل رؤیت وجود دارند که تقریباً این اجزاء اولاً در تمام آنها حکم و تأثیر لازم
 می باشد البته این اجزاء در همه آنها در کمیت و کیفیت واحدی و مطلق
 به سر نمی برند.

اجزاء نامبرده را "اجزاء سه گانه" گویند که این سه جزء هنری (اربی) -
 عبارتند از: الف - جزء محتوی فکری (اندیشه) (تر هنری) ب - مختصات بدنی
 (صرفاً هنری) ج - مختصات فنی.

الف - محتوای فکری (اندیشه) (تر هنری) یعنی آنکه آن اثر چه می خواهد
 بگوید چه درسی دارد، از چه دفاع و چه غیراً محکوم می کند، به چه هنر و ساز و فرامی خواند
 و هدفش چیست؟

ب - مقصد از مختصات بدنی و هنری یعنی آن اوصاف و تضادها،
 چهره ها و مجسمه ها، نکات و تسبیحات و تعبیرات هنری که هنرمند بکار
 آن می تواند واقعیت و زندگی را هر چه کاملتر، هر چه راست تر و هر چه گیرا تر متغیر
 سازد. یا بندگی و آخرت بندگی هنرمند هان، در همین جا است. و این قریحه ای -
 زاتی و غیر انسانی می باشد.

ج - مختصات فنی در هر هنر، یعنی مجموعه قواعدی که برای بکار بردن

مصلح اولیٰ هنرمند لازم است و بدون دانستن آن، هنرمند از عهده
استفاده بجا از آن مصلح و ترتیب آن‌ها بر نمی‌آید. مختصات فنی را می‌توان
در اثر تحصیل و عمارت کسب کرد

در هنر هنری (ادبی) از این سه جزء نامبرده مهم‌ترین جزء عنصران
که عنصر واقعی و اصلی می‌باشد همانا مختصات بدیعی می‌باشد. چرا که آن
ویژگی که اثر هنری را به مثابه متشخص خاصی از خلایق شعور انسانی از
انواع دیگر خلایق جدا می‌کند همانا "بدیع" یا هنری بودن آنست، نه اینکه
مستعمل بر فکر و اندیشه است یا مکتبی از دانستن قواعد فنی معین.

البته ممکن است مختصات بدیع، جامعه زیبایی برپیکر رست اندیشه
های زیست، پوچ، گز و زنه باشد، یا نتیجه این اثر نیز هنری است
اگر چه شوکرانی در جایی زمین و افیونی معطر باشد، و چه با ممکن است
اندیشه اثباتی بگرد و خلاق و انسانی نیز عاری از بدایع هنری باشد که البته در
اینجا آنرا اثر ادبی نمی‌گوئیم چرا که هنر جایی و عطا و خطاب و مستی‌های مبتذل
نیست.

اجزاء سه گانه نامبرده به هنگام شکل یافتن با ترکیبی موزون است
معمی رسد که همان پرداخت مشخص است که ما مطالعه و به تفه آن می-
پردازیم. یعنی هنگامی یک اثر بدست مای رسد که این سه جزء نه بطور

قراردادی و خشک بده به سطلی و محتوای خلاقانه و منقطه و به طیف های کامل

نظرس و دانش و روح پرور، که در یکدیگر تنیده و مؤثر گشته اند. در تمام این

این درهم تنیدگی و نا بیری که نتیجه اش همان اثر هزائی است بمرد

واقعی و قابل رؤیت نمودار در دو جهت نشان می دهد که این دو جهت

را در کل سطل و مضمون می گویند. و نقد و نقادی در واقع روشنگری در باره

این دو جهت است.

و ما بر آنیم با توجه به آنچه گفته شد تا اینجا ملاقات با نری ساخته

آقای فریدریش دورنما را مورد نقد قرار دهیم امید بر آن داریم که این

توجه و نقد با دقت هر چه تا متر انجام نه برده

ملاقات با نرسی ساجوره از جمله سه نایب نامه آقای دورخات می باشد که از
 لقب شاهکارهای ادبی وی برخوردار است این نایب نامه همانطور که در
 بخش اول مقاله گفته شد به سال ۱۹۵۵ نوشته شده است و شعرت وی
 را دو چندان نموده است. و اگر نایب نامه "ازدواج آقای می سی سی پی"
 دورخات را به یک شهرت قاره ای رساند و از حوزه آلمان خارج نمود
 لیکن با این نایب او بر تمام محافل ادبی راه یافت.
 خلاصه داستان:

شهری مرزی میان دو کشور سوئیس و آلمان به نام گولن از جمله است
 که در ورگستگلی اقتصادی و مالی برمی برد، روزگار مردم روز بروز در تنگی
 و فقر بیشتر غرق می شود و بر این ایام پائینی نیست. کارخانه ها و معادن
 و ذخایر سرب و مس می نماند و گولن به علت نداشتن سرمایه عملاً بلا-
 استفاده مانده و مردم از فقر قشری در دریا ندگی مالی برمی برند.
 در این اثنا با نرسی به نام کلر زاناسیان که اهالی شهر او را کلر و نرسی
 می نامند پس از قریب ۴۵ سال دوری از زادگاهش یعنی شهر گولن
 به موطن خود بازمی گردد و بازگشت او همانا اعیان زندگی بهتر برای اهالی
 شهری باشد چرا که وی حاضر است آنان را از چنین وضعی نجات دهد.

کطروش (زاخاناسین) در شهر گولن در دوران جوانی با مردی به نام
ایل آستانه و پس از ازدواج رسمی در این مدت آشنایی با درامی کرد
ولی ایل از ازدواج حقه رفته و هنگامی که موضوع به دادگاه شهر ارجاع
می شود ایل با توسل به صحنه سازی و حاضر نمودن شاهد قلابی به دادگاه
اثبات می کند که ادعای کطروش بی مورد و نارواست چرا که این دو شاهد
نیز با او هم بستر بوده و به رویت نمی توان گفت که در کطروشان ایل -
می باشد بلکه چنین است که هر کس دیگری باشد و طریق دختر را نشیند
الرحه دادگاه اول در سال ۱۹۱۰ تنویب محکوم راسته، دادگاه امروز
در سال ۱۹۵۵ نیز شهر را محکوم نخواهد کرد و این امر حقه قدرت، حاصل -
شود و امکانات خانم کطروخاناسین است چرا که او امروز چنین
توانایی را دارد.

اما این دادگاه و انتقام به خشکی و رسمیت قبلی نیست چرا که این
انتقام بابت وسوسه آغاز می شود و این وسوسه حاصل وجود یک پادشاه
آسلی در مردم شهر است و آن نقطه ضعف همان فقر و درماندگی مردم
شهر است.

کطروخاناسین درست به هدف می زند و می گوید در صورتی که ایل
را یکی از افراد شهر بکشد حاضر است شهر را از این محله فقر نجات دهد.

چرا که اوستی خواهد یک میلیارد به این شهر بنده که پانصد میلیون آن رودها
خفت و رسته هر فرد شهرانزم می کند و پانصد میلیون آن چرخ های رنگ
زرد صفت شهر را روان و راه می اندازد.

در ابتدا مردم شهر و به نایب می آن شهر در چنین پستی را با قاطعیت
را می نقد و این تداوم ای کار است و نه پایداری.
آنرا ناس از هکام و رود بانوی کمر به شهر آغاز می شود لکن آن
ناس از هکام طرح یک میلیارد برای قتل این از طرف کمر و وسوسه.
پنهان آن از طرف مردم بوجود می آید.

این نیز به نوبه خود دارای موقعیت اجتماعی می باشد و قتی او را شهر دار -
آینه شهر می داند شهر بخوبی می داند عمل قتل این کاری خطاست ولی -
پسند دهنم کمر نیز کم بودی نیست و یک میلیارد دلار می تواند یک سالان مالی
برای مردم شهر باشد. سامانی که به برای ترک یک مراد است. این نیکو
و جدان عمومی در سر داستان ادامه دارد و عاقبت علی رغم ارعای مردم
شهر که خود را وارث یک تمدن غنی می داند و حتی همچنان در بدن شاعری به
نام گوته را بر خود یک افتخار می نظری می داند دست به عملی و حتی و غیر
تمدن می زنه و این را برای دریافت یک میلیارد را می کشند.

و شهر این تغییر وضع را با خون یک انسان بوجود می آورد و بالاخره

شجره‌ای نرسیده می‌گردد اگر چه که به قول آراگون، شاعر مشهور فرانسه
سنبل نو و زین حاصل استعاره‌ای جوی خون باشد که در زیر آن
جریان دارد.

۱- نقش محتوایی

الف: موضوع؛

در زندگی اجتماعی مسائل و موضوعات متنوعی وجود دارد و از در
باز نیز وجود داشته است همانطور که در مقدمه مقاله گفتیم (اساس جدایی‌ناپذیری
کلاسک از هنرمندان همانا نحوه انتخاب و حل موضوع می‌باشد به
همین دلیل موضوع نایبانه ملاقات با نوعی سانسورده از اهمیت -
قابل توجه‌ای برخوردار است.

انتخاب درست موضوع نشانه‌ای بارز سبک زندگی، از عرصه‌های
می‌باشد و این رابطه می‌باشد گفتگوی از نشانه‌های مکاتب هنری مانند
رئالیسم همانا انتخاب درست موضوع می‌باشد.

در زندگی اجتماعی و خصوصی حوادث گوناگون را به تکرار و تنوع
به وقوع می‌پیوندد. سؤال اساسی برای انتخاب موضوع از همین آغاز
می‌شود که براساسی که آمیک از موضوعات زندگی بشری می‌باشستی مورد
توجه باشد؟ شاید اولین بهر مکتب رئالیسم این مبحث شیرین را به پیش

کشید و پاسخ درستی بدان داد. موضوع و انتخاب آن در واقع به نوعی از عقیده
 نویسنده سرچشمه می‌گیرد. تصورات کلیه جمعی در سفر به منطقه‌ای خاطرات خود را
 می‌نویسند. در این سفر مسائل متنوعی رخ می‌دهد که همگی شاهد آن هستند. لیکن
 همه به یک اندازه به تمام موضوعات نمی‌پردازند. بکمی از آن زندگی فقیرانه -
 چه در نشانی‌ها را توصیف می‌کنند کس دیگر ممکن است تنها مسووم سبز و خرمی
 محیط شود و کس دیگر سیدای عظمت طبیعت و آلا آخر.
 حال (این سؤال پیش می‌آید در میان این سفر از زندگی نامرد) که هم
 موضوع می‌تواند اولاً انعکاس گر اصلی سفر و ثانیاً بهترین اساس سفر را
 باز گوید.

نیست‌های گوناگون موضوع عصرها همان انسان اجتماعی است و این
 انسان دیگر با خود و جامعه می‌باشد و البته شماری نیز آینه انسان و جامعه می
 باشد و نیز جزو موضوعات عصر حاضر می‌باشد.

به هر جهت برای ما روشن است موضوع در هنر امروز می‌بایستی
 فصلت اجتماعی باشد و گرنه به اثری معنود و از یاد رفته تبدیل می‌گردد.
 بایستی سخن از چیزی گفت که آن چیز برای بشری طرح گشته و در -
 فکر من آن است و یا طرح خواهد گردید و بشری آن را من خواهد کرد.
 باینسانت چنین فصلتی در هنر معاصر از حیث موضوع و انتخاب

آن می بایستی نایبانه فوق را مورد بررسی قرار داد. نایبانه ملاقات
 با نری سالخورده با توجه به خلعت موضوع در عصر حاضر نه تنها راه خطائیه
 است بلکه درست به حدف توجه نموده است. نایبانه اگرچه با موضوع
 ظاهراً خصوصی و فردی خود را می نمایاند لیکن برای هر فردی که کمی عمیق باشد
 به خوبی روشن می گردد که نایبانه سخن از یک جمع و اجتماع در میان دارد.
 درست است که مکر و شر توسط ایل به ردا گرفته و بجه اس تنو تک-
 سال عمر کرده و مکر نیز از همین راه فاعله گشته است. لیکن آنچه در این
 اهمیت می یابد تصدیق چنین وضعی از سوی جامعه است چه آنجا که مکر را
 محکوم می کنند و چه در اینجا که ایل را محکوم به مرتکب می کنند و او را می کشند و بخوبی
 نایبانه نشان می دهد که برگ ایل به تنوعی از طریق خانم مکر و شراری ممکن
 است لیکن وی قصد محکومیت جامعه سهرگردن را دارد و نه با ایل به تنوعی
 حتی بعضی مواقع چنین نشان می دهد که به ایل علاقه نه چندان و حتی قبر
 او را در ویلای خوردند آرد دارد که تا آخر عمرش ایل در نزد او باشد و علامتی
 مانده وصول یک توسط سهردار یعنی نایبانه مردم شهر، شرکت گسترده مردم
 در امر قتل ایل و دفاعت عناصری مثل معلم و کشیش همگی مؤید این سخن
 است که در نهایت موضوع خود را اجتماعی می داند و نشان خود را ضمن-
 اجتماعی بودن نبایه مکتب هنری خود تنو در مقابل این اجتماع و آنچه به عطا
 ۱- از این پس فقط نایبانه ملاقات خواهیم گفت.

حکیم نه یا علیه صادر می کنند در درجه اول متوجه جامعه شهرگولن امی باشند.

انتخاب موضوع بکر در سه^۳ شاخه معروف آقای دورنات یکی از

علل اساسی شکست وی می باشد. گفته می شود موضوع در زمانهای

دورنات به طور عام و نماینده ملاقات به طور خاص از تنوع زاوان

وازلت برخوردار است به گونه ای که خواننده می تواند به زعم خود هر

بخشی از اثر را مورد نظر قرار دهد و آنرا موضوع اساسی بداند. البته این امر ممکن

است ولی این عمل فقط برای ارضای منطقی و عقاید خواننده شخص قابل

قبول است و گرنه فلسفه پدیدایی اثر به منظور دیگری است و توجه نکردن

بدان در واقع سخن دورنات را بیون کردن و به نیت سیرفتن است. چرا که

هر اثر بر اساس اندیشه^۴ خالقش^۵ شناسایی می گیرد و سعی کردن اندیشه^۶ ازدان

اثر بی هویت نمودن اثر می باشد. مگر در مواردی که با توجه به اندیشه^۷ و به

فکر اصلاح علمی و تبلیغ فکر خاصی تنوع بخشی از ادب اثر را مورد توجه قرار دهیم

به هر جهت در انتخاب موضوع، سببی گفت در این اثر دورنات خلایقیت

شگفتی نشان داده است و به همین دلیل وی جا نیزه منتقدان ادبی نیز

یورک را برای انتخاب موضوع بکر در دیدار با نری سالخورده ازدان خود کرده

نمود وی درباره^۸ توجه موضوعات اجتماعی و انفرادی با جامعه کار دارد

و سخن شخصی ندارد چنین می گوید: آنچه باید در اینجا (یعنی نماینده ملاقات) نشان

دارد سود و جهان اجتماعی است. و جهان امروز از صورت طبیعی خود خارج
شده است... این جهان فقط از فکر پدید می آید.

لذا بحثی که منی بر انتخاب موضوع آغاز کردیم درمی گذریم و بر میست -
دیگری منی بر نحوه نگارش بر موضوع از سویی دورنما در این اثر می -
پردازیم. در گذشته گفتیم آثار هنری معاصر هکلی موضوعی اجتماعی دارند و گفتیم
دورنما تر چنین کرده است، لیکن آنچه باعث جدایی این نویسندهگان
و دسته بندی آنان را ایجاد می کند نحوه نگارش بر موضوعات است چرا که
شخصیت هنری یک نویسنده در اندیشه و نحوه ارائه آن مخفی است.

در اینجا است که فلسفه تفکری هنر نویسنده روشن می شود و جای
او را در نحوه نگارش بر روند اجتماعی و تفکر اجتماعی بازمی یابیم.

برای همه ما روشن است که انسانی زندگی اجتماعی دارد و به هنگام
زایش خود این زندگی را می بیند بدان نوعی گیرد و با آن عمر را به آخر می رساند
لکن همه ما به یک نحوه به جامعه و اجتماع نمی نگرییم و به یکسان بدان نگریست
نمی گذاریم شماری به حمایت اجتماع بر می خیزند و آنرا مطلق کرده و نیروی بزرگ
می دانند و شماری دیگر به فردا اهمیت می دهند.

این مقاله جای بحث و ابیات این یا آن نظریه نیست لیکن آنچه
برای ما روشن است اینست که بحث اصلی بر اساس نحوه قبول جامعه

است. در آئینه فرد جامعه دارای اختلافات کمی و کیفی باشد بگردند شکلی نیست
و در آئینه انسان موجودی اجتماعی است و می بایستی به گونه ای خود را با جامعه
سازش دهد نیز شکلی نیست ولی آنچه در میان اندیشه و روان اجتماعی پس
در نزد هنرمندان مورد تفحص است اهمیت بایستی بر بی از آنجا به تعادلی
بر میان جامعه و انسان است.

دورنات با این اندیشه درباره اجتماع آغاز سخن می کند: آنچه در
اینجا بایستی نمانداده شود وجدان اجتماعی است و وجدان امروز از صورت
طبیعی خود خارج شده است... وی با این سخن گام اول را بر علیه جامعه
بر می دارد. به واقع آدمی گوید جامعه از شکل طبیعی خود خارج شده چرا که به
زعم او وجدان اجتماعی از چنین شکلی خارج شده است و وجدان -
ما بعدی می باشد بر آن به خود گرفته است و نسبت به حوادث ما سوداگرانه
تا ترسنان می دهد. چرا؟ چون به قول دورنات: این وجدان -
فقط از قدرتی می گیرد...

اما این اندیشه تازه گام اول است چرا که او وقتی جامعه را محکوم
می کند در واقع عناصر تکیس دهنده آنرا نیز محکوم کرده است چرا که
خود او می گوید: "انسان نمی داند که قابل فروش است، ولی خود را به
همان سادگی می فروشد که نفث و پیره را..."

در چنین احوالی اولاً انسان از جامعه فاصله می گیرد چون در جهان
اجتماعی نه شده پذیراست پس انسان تنوع می شود چرا که هر جمعی برای
او خطرناک است. و این ابتدای سقوط اندیشه اجتماعی است. و نزدیکی
به انسان های دیگر تنوع زمانی برای فرد مسیر و مقرون به صرفه است
که بخواجه عقاید و احساسات خود را به کرسی نشاند.

به آنگونه که سن ملود به آقای می سی سی پی نزدیک می شود به آن
گردد که می سی سی پی به آناستازیا نزدیک می شود و به سطحی که کثرت و تنوع
شماره و شهر گزین نزدیک می شود و این نزدیکی به هنگام تلفیق و تأثیر
پذیری، به نابودی و قتل و جنایت منجر می گردد چرا که از دید روزگار
جا معده و به نابودی است.

انسان تنوع و چون جامعه نابکار است ولی همین انسان خود را
تنوعی نیز موجودی خطرناک است. کثرت و تنوع انسان می شود و خطرناک،
سن ملود، آناستازیا، می سی سی پی هر کدام علی رغم ادعای به ظاهر منطقی
به هنگام حضور در جامعه به نحوی جامعه را به خطر می اندازند. می سی سی پی فریاد
اعدام های بی شمار صادر می کند، آناستازیا انسان های آرمان دار را از راه
خود منحرف می کند، و کثرت و تنوع اجتماعی را به جنایت دعوت می کند.
پس ترکیب، یعنی جامعه، به طبع اجزاء خود فاسد است هر دو.

فساد انگیز و فاجعه آفرین هستند. تا این ترکیب بر اجزاء خود همچون
 بر عکس، چیزی جزستم بر یکی از آن دو نمره ای در بر ندارد و شاید هم بر
 هر دو. کلمه شریف از رفتن از شهر گلین ساکن همین شهر بوده و در
 اینجا زاده شده است. او با نیت و احساسات عاشقانه به ایل می‌رود
 دیگری از جامعه، نزدیک می‌شود ولی ایل با سید می‌آورد از خود جدا می‌کند...
 جامعه نیز امثال ایل می‌باشند. حکم محکومیت مکرر از طریق دادگاه، که
 معمولاً در عرف اجتماعی نشان عدالت می‌باشد، صادر می‌گردد و نظر از همین
 رو فاجعه می‌شود چون جامعه چنین می‌خواهد و چون جامعه چنین می-
 خواهد پس او نیز فاجعه می‌شود. چون تدبیر از آن جامعه است و
 او فاجعه چنین تدبیری است.

دورنمای معمولاً در آثار معروف خود بر علیه قشر، جریان، نواز
 و پدید آمده خاصی حکم محکومیت صادر می‌کند و در واقع کمتر ممکن است
 چنین حکمی صادر کنند. مثلاً در "پنجری" و جهان فردی مورد توجه است و
 آدمی گوید که انسان در زمان خود نا حکم آن بزرگی هستند که با ظاهری
 مبتنی و آرایش یافته به زندگی خود ادامه می‌دهد و در غروب روزهای آخر
 "پنیر" می‌باشد و ارباب تسویه حساب می‌کنند و سخن آن است که
 ارباب که می‌باشند حاصل خلاقیت فکری و احساسی پان ارباب باشد

برعکس حاصل اعمال جنایت با رادیک می باشد یعنی آنچه به عنوان
اربابیت می خوانیم چیزی نیست به جز جنایاتی که نویسنده انجام می دهد
و با آنرا به باب و جبهه و چایزه نوبل تسوین می کنیم. دورنات در این
اثر نیز لبه تیز انتقاد خود را متوجه اربابیت می کند و در واقع اربابیت
و نویسندگان را حاصل اعمال جنایت بر می راند. در هر کول و طویه -
او جیس "کنیز قهرمانان" و "دکتر سیمس" با خدا و در گزرواج آقای می می می می
با آگاهی بفری و در فریاد انز با علم تسویه حساب می کند.

شاید در تپاول این عمل دی امری طبیعی باشد لیکن به نظر نگارنده دی با
تلاش بی نظیر در حریت از آگاهی خود با تک تک نواها و ارزشهای اجتماعی بشر -
تسویه حساب می کند و آنرا رادیک کلام محکوم می سازد.

براستی هدف وی چیست؟ روشن است. وقتی انسانی نواها و -

عبایر هائی قابل ارزش بر اسس نباشد و آنچه به بشر در جامعه تعادل روحی
و فکری می دهد مورد سوال قرار گیرد در واقع فاسد جامعه نخواهد شد است
و انسان در چنین جامعه ای از روی آکراه و اجبار زندگی می کند و در بری
نمی گذرد که انسان روها تنوس است اگر چه با اجتماع است و چون جامعه
اود را رهائی کند ابتدای تعارضات روحی و فکری فرد و جامعه شکل
می گیرد و تعارضات همان انفجار اجتماع و نابودی فرد را در بر دارد و این عنصر

اساسی و تابع درونی تفکر آقای دورنات نسبت به جامعه و فرد می باشد.

نخستین ملاحظات ... از حیث محکومیت نهادها و ارزش متوجه

فعلی از امور می باشد در اینجا درجه اول نمود جامعه به معنای یک کل و سپس

نهادها و عناصر آن به معنای جزء (چهار ترازول و سپس محکومیت می گردند.

در این نخستین مرکز عدالت یعنی "دادگاه" چه حکام محکومیت مطرح چه

حکام محکومیت این چیزی جز تابع قدرت نشان داده نمی شود.

دورنات می گوید عدالت چیزی جز قدرت نیست چرا که آن حکام

این قدرت راست در وسایع ساختگی به دادگاه آورده و حکم محکوم شود.

اکنون طرز رای قدرت مالی فراوان است می تواند حتی دوسایع را

اخته و کور کند و می تواند رئیس دادگاه سابق را که حکم محکومیت وی را

درگذشته صادر کرده است پیست خدمت خود سازد. و در این موارد

آب آرب تکان نخورد چرا که او صاحب قدرت است. قدرت

آنجنان عظیم است که می تواند وجدان شهری را بجزد. پس وجدانها

نیز خریه و فروش می شوند.

شهر دار تبدلها کسب نیز تابع قدرت است اگر چه او در ظاهر

برای سامان یافتن شهر تلاش می کند در واقع او نیز با پول نظرات متفاوت

می باشد پس حکومت ها نیز تابع قدرتند و قدرت را جهت حرکت حکومت

را نشان می دهند و چون قدر متناهی و سرایه ای دارند پس بر پایه
اساس همه چیز است و پل تنوارزش معیارهاست.

می بینید که در غایت تمام دین و سوسی بشر مثل گذشته است، یعنی، مانند
دوری از فساد، احترام به آراء نای پاک، و نودهای اجتماعی همگی زیر بار زمان
سده انتقادی آقای دروغات می رود و او همه اینان را پوچ و بی پایه می-
داند در غایت تمام می خوانیم مردم شهر افتخار دارند که گوشت شاعر بزرگ سبی را در-
می نگرند آنرا بر سر برده. معما سرایی که بعد ها طر و شر را بجا تقاضای قتل
ایل را می کند. فوئیسله باز بی بی تمام این سخن زهر آلود خود را به غایب می-
گذارد. این معما سر را اگر در گذشته می زبان گوشت شاعر بزرگ آلمان بوده

امروز می بایستی معما نداریت زن که تقاضای مرگ دیگر انسان را در ازای
پرواضت یک میلیاردر می کند، باشد. دروغات می گوید که افتخار است از این
و معیارهای انسانی همه پوچند چرا که مردم این شهر اگر در ابتدای پستی دغلم
را خاناسیان جواب رد دادند و از قول شهردار گفتند: دغلم را خاناسیان
ما هنوز توی اوچ زندگی می کنیم، و هنوز کافرنسده ایم. من بنام احمالی
شهر لولن، این پستی را رد می کنیم. بنام انسانیت، بهتر فخر می بینیم ما -
دستمون بخون آلوده بشه، و طر را خاناسیان در جواب فحش را بر از می دارند
من صبر می کنم!

بلی طرح می‌کند و جا صد سقوط می‌کند. کطرهاهی صعودی طی می‌کند
 چرا که به اهداف عالی خود نزدیک می‌شود و انسان‌های شهر سقوط می‌کنند.
 وقتی این مردم می‌پندارند که دیگر فقیر نباشند و آرام آرام راه سقوط را طی می-
 کنند در واقع این با ننگ رسانی دورنمات است که می‌گویند: آقای شهردار
 و مردم شهر شما بنام پول و جنایت انسانیت را فرستید؛ آری به زعم
 دورنمات انسانیت نیز فروشی است چرا که قدرت همه ارزش و نواز
 ها را تعیین می‌کند. در اینجا دورنمات برای آرماتای بشری پستی از ارزش
 قابل نیست. او فاجعه همه این گونه مسائل را که بشریت بدان افتخار می‌کند
 مدتی خوانده و حتی خلایق آنرا نیز خورده است. چون به زعم وی عصر ماضی
 قدرت است عصر فروش و جهان‌ها توسط انسان‌ها و خریداری آن توسط
 قدرت و سرمایه‌هاست.

قوه قضائیه، قوه مجریه همگی بر آنند که تابع قدرت باشند پلیس شهر و
 معلم شهر و طبیبان و راه‌های اساسی و تله‌گاه‌ها انسان در جا همه همگی در معرض
 فروش می‌باشند پلیس به ایل اطمینان می‌دهد که با پستی‌ان ترهیم و
 ترحامی ترسی مردم شهر هم که پستی‌ان خاتم زانان میان را پندیرفته است
 ولی ایل جنوبی می‌لاند شهر این پستی‌ان در در روان پندیرفته است و آرام
 آرام راه را طی می‌کند. خوب ترجه کنید:

ایل: تقاضای کنیم خانم طرز امانت سپین را بازداشت کنید...

پاسبان: ... در واقع شما می‌توانید از این خانم شکایت کنید، بعد دیگر باید...

که باید تشخیص بدهد (اسیون) توقف پس بماند. کاری کرده؟

ایل: طرز امانت سپین از مردم شهر تقاضا کرده که مندرک شوند.

پاسبان: و بنده هم همچو شما ابتدا بسکاتی (اسیون) بازداشت کنیم، بله؟ ... من

خودم او را نزد او نمی‌آورم. اما برای پلیس هنوز دلیلی وجود ندارد

که بتواند به استناد آن، خانم را امانت سپین را مجبور به وند و برضدش

اقدامی بکند. هرچی باشد با اینها از قانون تبعیت می‌کنیم

توب توجه کردید پلیس برای توجیه کار خود را چنین دلیلی می‌داند و حتی

در ادامه این گفتگو پاسبان به ایل دلیلی می‌آورد که قتل وی این مبلغ سپین را

نمی‌خواهد کافی است که با دو هزار تاشی را به قتل رسانده بایک میلیارد

سپین خانم طرحی نیست و اگر هم باشد از روی دیدارنگی است و ما نمی‌توانیم

آنرا جدی بگیریم و دیوانه را مصیبت خود بدانیم.

در اینجا و در میان کاری بسیم که چگونه پلیس از هم اکنون از خانم طر-

ز امانت سپین چه نبداری می‌کند. چرا که نیروهای (تنظیمی) نیز تابع قدرت هستند.

خود خانم طر ز امانت سپین علت تقاضای آقای ایل را چنین توجیه می-

دهد:

پیشخدمت - راستان از این قراره: یک قاضی، یک بنیم، دو ساعده کذب و یک

حکم نافع در سال ۱۹۱۰، سالتیه از شما می پرسیم، قضیه چیست؟

کتر از اینها نیست - همینطور.

پیشخدمت - به سر دادن طفل چه اوسه؟

کتر - کلسال زنده شوند.

پیشخدمت - خود شما چه وضعی پیدا کردید؟

کتر - فاحشه شده.

پیشخدمت - چرا؟

کتر - چون حکم دادگاه بمن داغ باطل زد.

پیشخدمت - وجه لایحه عدالت رومی نخواهید، کتر از اینها نیست؟

کتر - ترانسیسوارم. گویند ما یک سبیلاردمی شد، سرطیکه یک

تفایل رو کبشه.

پس در اینجا را نشیم که کتر عدالت رومی خود اولی منظور دورنات

عدالت نیست او با قتل ایل در نایس در واقع عدالت را به قتل می رساند

این شگرد زیبای دورنات است که با بختی سیوا سخنی زهر آلود می.

گوید و اگر به جله آخر توجه کنید می بینید کتر بخاطر آن عدالت را می نخواهد چون

ترانسیس را دارد پس عدالت هم با قدر و سرمایه همراه است

و چون چنین امری عدالت واقعی نیست پس عدالت نیز وجود ندارد...
شهردار که در ابتدای نمایندگی در این نگاه قطار به ایل اصفهان می راند که وی
با نشین او نخواهد بود و چه کسی بهتر از او خوب گوش کند؟

شهردار: ایل عزیزم، شما از من بپرسید محبوب ترین شخصیت در ایل
هستید. من در پورا کنده استغفا میدم، روی این اهل بار بخت
خیال فاسد گرفتم و توافق کردم که شما برای جانشینی من پیشینوار
بسیار.

این سخن را شهردار هنگامی می گوید که ایل را به زانان بیان که هنوز
نیامده نزدیک می راند و چون روابط آنرا در گذشته اطلاع دارد پس لازم
ایل را نقطه اتصال به طر و عامل تقاضا کننده برای بیان شهر می راند.

ولی هنگامی که طر تقاضای قتل ایل را می کند و علی رغم پیشینوار او توسط
شهردار در ابتدا را می شود. دیری نمی گذرد که شهردار نیز به بیرنده قتل ایل -
می شود اگر چه در ظاهر برای نجات شهر و ایل تقاضای گذشت و این بار بخل
شهر می کند لیکن ماهیت سخن او چیز دیگری است و در همین جانشینان
می دهد که آنچه در برابر ایل در گذشته گفته گداز و تقاضای پیش نبوده است
لذت زایل خوردن بسندیم؟

شهردار: اگر ما پیشینوار این خانم را رد محکوم می کنیم مقنن نماینده اول جانشینی

نیت که باعث بوجود آمدن این پستی شده و برای اسفال -

بیت شهرداری هم یک جور شرایط اخلاقی لازم که متأسفانه در سایر

موجود نیست. این خود تن هم باید تصدیق کند... شما باید از ما متسکر

باشید که روی ادون ما برای نفرت انگیز شده فراموشی کنیدیم.

و این چنین فائده مردم نیز نمیشه محکومیت ایل را می کند. و حتی به ایل

تأکید می کند که به هیچ وجه حق ندارد به خبرنگاران نیز حرفی بزند.

حال بر داریم به دو عضو و نه را اجتماع دیگر در جاده، یعنی یکی کطیسا و

دیگری آندس و پیردش و در واقع دانش معاصر ایل پس از ناامید گشتن

از پلیس (پاسبان) و شهرداری به سراغ کسش (کطیسا) و به عبارت دقیق تر

از مذاهب تک می جوید تا به نحوی او را از این ^{عدلی} دقت نجات دهد. وقتی با چرا

را با کسش در میان می گذارد و می گوید مردم شهر هگلی کمر به قتل وی بسته اند

و تنو منتظر هستند که یکی (این عمل را انجام دهد و از کسش تقاضای راه حل درنگ

می نماید کسش در جواب می گوید:

کسش - مفیده، هر ناراحتی رو که شما لالان بلند روئید بحالتون مفیده... -

زارکن! همه ما ضعیفیم. از مسیحی تا کافر زارکن، ناقوس تجدید در

گولن اصدار داده. ناقوس خیانت، زارکن و با موندن خود -

شیطان و سوسه را به دلای ما راه نداده! زارکن! زارکن!

و معلم کلمی دیرتر به سفیدی جنابت می پیوندد و در ابتدا با دکتر شهر به نزد
طکر از خاناسیان می رود چنین می گوید.

معلم - خانم زاناسیان، شما زنی هستید که در عشق شکست خورده اید و تقاضا
می کنید که عدالت مطلق اجرا بشود. در خواست شما مثل بلی از زنی قهرمان
دوران باستانی هستید. ولی چون ما در زمانهای وجودمون حق روکاملاً
به شما میدیم، این که خواهش می کنیم اجازه بدن جرئت کنیم و چیز بیشتری
از شما تقاضا کنیم؛ از فکر این انتقام و حسرت که صرف نظر کنید. کار ما رو بجای
بایک نگه دارید. به ما آدوی درمیده ضعیف، اما در ستار، تک -
کنید، بتو نیم زندگی شما سیه تری رو شروع کنیم، و نود و نون رو به سیه
کاری مطلق تسلیم کنید.

طکر - بتیوکاری آقا یون، برای کیف پول میلیونها اختراع شده ولی
با نیروی سر فایده من، میباید نظم دنیا رو خرید...

در چنان این دیدار معلم به دکتر می گوید: همکاری رو که وجدانمون به ما -
دستور بده (انجام نخواهیم داد) دکتر نرسد. و عاقبت وجدان آنها که خریداری
شده دستور قتل ایل را می دهد و معلم می پذیرد و اگر هم نمی پذیرد صدایش به
هیچ جا نمی رسد و تفسیر مخالفی از حرفش می کنند. و دکتر نیز کاری جز اضا و
کردن ندارد و نیز تأکید می کند مرگ ایل یک سکنه قلبی بوده و نه قتل عمد.

دورنات در اینی خنجر دیگری نیز به قلب با سده می زند. از دید وی پزشک
نیز که باید در عرف اجتماعی خودی مستقل باشد و با هر چیزی نباشد به لب
شمار می دهد و سفوفی قتل ایل به او می رسد.

می بیند که در یک چشم بچشم زدن دورنات جوانی را بر سر می اندازد
و چنین تصور می کند که از همان روز نخست چون راتیره می دیده اند چرا
که خود وی نیز چنین می بیند. دورنات بسان ماهی ای می ماند که در درون
آب است و از بیرون بی خبر و معنی خشکی را هرگز نمی فهمد، فهم آن
مرگ اوست و انگار وی قادر به درک جوانی دیگر نیست چرا که درک
و قبول آن چون مرگ اندیشه اوست. دورنات در تیرگی می-
اندیشد و به ناچار تیرگی می نویسد و چنین نوشته بی شک تیری تبلیغ
می کند. البته این تیرگی بسیار عریان و هولناک و هراس انگیز همانگونه
که با سستی باشد.

براستی وقتی انسان به آنچه که نام فرهنگ ماری و معنوی می-
تواند تمدن به خود گرفته است، پشت کند چگونه می تواند مبلغ آن
باشد؟ چگونه انسان می تواند امید به زندگی داشته باشد هنگامی که همه-
از زس و صیرهای زندگی را به سخره می گیرد؟ بی شک با سستی یا ابله باشد یا
سخره

تجارب

وقتی زندگی به آنگونه که در زمان کودکی می‌کند باشد دیگر زندگی نیست
و اگر تا به این حد از ناامیدی و یوچی رسیده ایم برای چه زنده ایم، سخن از
اینگونه بودن زندگی به میان می‌آوریم؟ و اگر گفته شود از بهر آنکه زندگی (دیگر)
بسیاریم. این سخن جالبی است که حداقل دو نسل از نوجوانان آن
سازند و خالی می‌کند.

و در واقع این راهی است که هرگز نرسیده‌ایم به امانت آن
نیت. آنگونه که هرگز نرسیده‌ایم به سستی برای خود و پرداخت
هنر پس رسانی قابل باشد امری مشکل است که همه توانایی خود را
در آن میدان را ندارند.

تئوری سستی رفته هنر و آنانی که هنر را از زاویه فلسفه می‌نگرند نظریات
متفاوت برای هنر و وظایف اجتماعی و رسالتش ابراز داشته‌اند که یکی
از آن نظریات این است که بهر آنجا در حال سستی است و این
سستی خست نیز برای تکمیل زندگی مادی و معنوی بهر است و چون بهر
نیازمند به زندگی و انجام زندگی به گونه راحت تر آن است پس به سستی
بنا شد و چون سستی خست می‌باشد سستی تغییر دهنده و وقتی تغییر دارد به مراد خود رسیده
است. و تازه این تغییر نیز محدود است و سستی خست او را نیز بازگسترده و تغییر
یافته می‌سازد.

و همینان تصریح می کنند که بشری از سده راه پیرامون خود را می شناسد و
 فلسفه، علم و هنر را این سده راه می دانند، و وقتی هنر و سید سناخت بود به
 ناچار دارای وظایف اجتماعی و انسانی می شود که بدان، این روزها رسالت
 هنر و ادبیات می گویند. و این آن سخن است که دورنما آنرا نمی پذیرد
 خوب به سخنان گروس زاده: (پانزده روز تا مر شماره ۳۱)

”تا تر برای من صحنه ای برای عرضه نظریه ها، چون بنی ها و عقاید -
 گوناگون نیست؛ و سید ای است که می خواهم با تجربه در آن بلامقا
 ناس آشناسوم“

و اضافه می کنند:

”وقتی که نماینده می نویسد، نمی خواهد بگوید آن درس به حد یا سالد ای
 را ثابت کنند و فلسفه ای را بنه خنده زیر هرگز نمی تواند هنر را و ادب
 انجام کاری کنند“

و در جای دیگر وی می گوید:

”... من مثل یک تبلیغات چی سیار با یکی از همین جوان بنی های
 مرسوم در کتابخانه مردم را می زنم؛ چه به عنوان آنزیتانیا نیست
 ، تحلیلیست، اگر سیو نیست، یا چه می دانم مثل هر بر حسب دیگری
 که روی سینه های مکتوب ادبی می زنند“

براستی دورنات به چه میزان در سخن خود صادق است. و به چه میزان
 درست می گوید. آیا انسانی ممکن است تحت تأثیر اندیشه ای نباشد و هنگامی
 که تحت تأثیر اندیشه ای نبود آنرا ابراز نکند؟ ما برای چه سخن می گوئیم؟ برای
 آنکه سخنی گفته باشیم؟ حرف می زنیم برای آنکه ابیات کنیم حرف می زنیم؟ بی شک
 خیر چنین نیست و اینرا آقای دورنات بهتر از همه ما می داند چرا که وی از خود
 میساست و فلسفه سخن می گوید. آلمان کسوری که در فلسفه و سیاست -
 اندیشه و زبان بزرگی به وجود آمده کرده و این هدایا گاهی چنان که از او می
 رانده کرده است. برای کسی هم که در آن محیط می زید بی شک خیره کننده تر
 است. به همین دلیل دورنات نیز فلسفه ای دارد اگر چه نپرسید. این
 سخن از اسطوخودوس که می گوید: "هر کسی فلسفه ای دارد حتی آنکس که فلسفه
 را بوجه و بی مورد می داند به زعم برای اثبات فلسفه خود (بی فلسفی) -
 به سستی فلسفه را متذکر باشد" و هنگامی که فلسفه را شستیم به ناپدید آنرا بیان می کنیم
 چون سخن ما متأثر از فکر و احساسی است که با ما است و ما غیر مستقیم
 توسط زبان اندیشه خود را تبلیغ می کنیم چون سخن گفتن از بزرگواریم سیری
 نیست. گویای اندیشه ای است. و تفاوت دورنات با دیگران در این است
 بیان نیز در چنینی است.

هنگامی که دورنات چون را آخنان تیره می بیند که روزی در آن راه

ندارد. بی شک اجتماع بشری را روبرو با بودی می بیند. وقتی در نهایت به حاشی
تلاش همه مصلحان چون و بشر را به شکست می کشد یعنی بشری را شکست
یافته می بیند. وقتی انسان آغاز تلاشش را به پایان تلاشش رساند و بیند
در واقع از تلاش بازمی آید و حاضر به ادامه دادن این چرخ می نشیند.
شود و این در همان گنجه بدن است.

به همین دلیل دورنماست سخن و عمل بشری را از پایان برای ما.
توصیف و نقل می کند. او بشر را همان هنگام که در نوشته خود می آورد شکست
خورده و فاسد و کائنات می خواند و اصولاً تنها چنین انسانی را می شناسد و این
انسان را از ابتدای تا به انتها چنین می بیند.

در واقع او برخلاف برهت انسان را کائنات می بیند ولی برهت
می گوید کائنات انسان است. به معنای دیگر برهت می گوید کائنات همان
انسان است ولی دورنماست می گوید انسان کائنات است. تحول و درگونی که.
برهت برای انسان خود قائل و خود را روبرو با بودی می بیند و این است
دورنماست او را به انتهای تحول می بیند و این است همانا تغییرناپذیری انسان
همی است و اینکه انسانی تلاش بی بر برای بهبود خود و جامعه می کند.
خلاصه کنیم: آنگونه که دورنماست چون را توصیف می کند اولاً این را
امید کننده است که خود این امید می تواند متاثر از عقاید کامو و اسل

او در رویا باشد، دنیا این جوان ناسید لخته و تیره، تغییر پذیر نیست اگر چه که به تلاش می کنیم و تلاش کنیم.

اگر چه او راه حلی که برای ما نشان نمی دهد ولی در اندیشه ابراز شده او راه حلی روشن به سمت ما می رسد. راه حلی که بهتر از آن نیست خوردن یا بی فایده حدیث است. (انسانی) آن نگاه که راهی برای بهبود خود نیابد یا بود است و دور است پس اگر بخواهد راهی نیابیم می خواهد ما را بود کند.

کمان می کنیم سخن را در باب محتوای نایس به اتمام رسانده ام و در این باب ناهمگان و توانایی آنچه ضرور بوده گفته ام. پس می میرد از هم به بحث کوتاه کیفیت شکل در نایس به «ملاقات با نویسنده محوره».

نقد فرعی (کلی)

الف. سبب ادبی:

دورنات خود در باره سبب ادبی چنین می گوید: "سبب کا طلا جنبه ای جهانی خود را از دست داده است و فقط به صورت فری تجلی می دند." خواهش این است که کسی مرا نمانده یک سیر فاضلی باید مینماید و می تواند نداند..."

اگر چه ری چنین می گوید لیکن براحتی می توان نتایجی فراوانی از

آقا را یافت که دال به گراسین عهد! او به سبب اکسیر سینیسم می باشد. که
تعریف و دو مرغی این سبب در مقدمه باز گو شد.

اصل درغاینامه طاقات، می سی سی پی دراز و اجماع می سی سی پی، سبب
در فزاید انسانهای تنهایی هستند که در اثر تضادات روحی و اجتماعی در تنهایی
بسر می برند و امکان نزدیکی اجتماع ندارند.

ولی آنچه دورنات نیر می گوید درست است چرا که او بر همه قلب
اکسیر سینیسمی مؤمن نیست.

ب- زبان:

دورنات برخلاف بکت و یونسکو زبان را به ر جمله نمی گیرد چرا که
وی می گوید: "چون به فکر منطقی خشک علاقه دارد برخلاف تئو یوچ زبان
را در حال ویرانی و زوال نشان می دهد.

نبا به قول آقایی توجیح رحناینامه طاقات پس لزوم و درخام
زبان، بیان به شهر و وعد یک میبارد دلار به مردم شهر، زبان مردم نیز
شمار مردی که در آینه به آنرا خواهد رسید تغییر می یابد مگر ما این مطلب را
در ترجمه آقایی سمندریان نمی بینیم. با سستی لغت با توجه به اشکال متوعی که
دورنات برای نشان دادن تغییر مردم به کار برده مستلماً تغییر زبان نیز
چنانکه او را زده خن نیست.

ج. شخصیت و مزه :

دورنات داکتر آکرم مسعود هر برای زن جایی ویژه ای فائل است
و او را در جایی مهم رام هر درازی دهد. زن - دنیا - طبیعت هر سه برای او بی
اعتماد هستند. انگیزه که نه بیکانه طلاقات نشان می دهد دورنات زن را
اگر (طکر) بار دنیا، ج. ص. مقابل هم قرار می دهد و در یکجا در یکدیگر محو می شوند آنجا که دنیا
حرف طرازی پذیرد یعنی دنیا همان زن است هر دو بی اعتماد و خطرناک. اگر
طرشهران بیار می کنند مانند آنکه دنیا، البته هر یک به نیتی، به نظر فاضله ای
بیش نیست. هر دو نیز ستر از او نیستند چون آنرا نیز مردان یک به ای
هستند و تازه دنیا نیز به سخن چنین فاضله ای گوش وای دهد او نیز
تبدیل به یک فاضله گشته است.

در واقع دورنات همه زنان را سبلی از بی اعتمادی و خطرناک
نشان می دهد که خود این سبیل نیز سبیل حقیقت دیگری است به نام
ج. ص. دنیای بستی.

د. شیوه کار :

دورنات همانطور که در بخش اول گفته شد وی در جوانی در نقاشی
نیز فعالیت داشت و آشنایی او با نقاشی های مختلف او را با ابعاد گسترده -
سبک های متنوع نقاشی آشنا کرد. تا حدی که وی بعدها در نمایشگاه خود

از سنت های انسان های و نهادهای آن که معروف به گردش بود
گرفت

البته خود وی در باره تاثیر چنین نظری می کند: "... من ترجیح می دهم
تاثیرم را تا سریع و گسترده نباشد، زیرا که دقیقاً همان نتیجه متضاد، منطق
ضد است که مرا بخود جلب می کند."

زیبایی در ترکیب اجزاء :

دورنما را به حق استند در امر سود جستن از همه امکانات موجود
در آرام نریسی و تاثیر صحنه ای دانست. وقتی وی می خواهد اندیشه ای را به
نشان دهد. چنان آرام و مستین و صمیم عوارث را به جلو سوق می دهد
که شما به هیچ وجه چیزی بر حبه که از ازان دهد نمی بینید. شما بر تاپ
نمی کنید. بلکه سخن را در بهترین شکل آن به شما هدیه می کند چنان که گاهی
شما غافل گیر می شوید. وقتی می خواهد بگوید شریک به سقوط و به برای پیشبرد
کل و میراست در سخن، ناقوس جدید طبع، در باسوی اند مردم، حتی
در چاپ عکس ایل توسط زنتش ما در نقشه جدید ساختمان سرداری نشان
می دهد که این شیوه در نوع خود بی نظیر است چنان آرام و زیبا عوارث
با یکدیگر جور می شوند که انگار زاول برای چنین نیازی فکری ساخته شده اند
در یک کلام باید گفت شکل و ترکیب نه تنها به فوق از استادی می نظری

برخوردار است. بکمال منتقدانه تردید این باره چنین می گوید: دورنما
از شعور قابل توجهی در زمینه تئوریک برخوردار است حتی در مورد طرح مسائل
غیر واقعی نیز چنین است. او در ارائه کار استاد است و از سوختن
زنده و طرز زنده آبی ندارد آن هم درست در سطح یک تراژدی.
در بیان بستی اضافه کرد نماینده ملاقات با نویسنده رتلف
دقیق شکل و محتوا و متن ترین اثر آقای دورنما است و به حق باید
شاکر او دانست. اما نظری که برخی از منتقدین چنین گفته اند.
بی شک در باره شکل و نحوه ارائه نماینده ملاقات و دیگران
او سخن بسیار می توان گفت. لیکن چون هدف ما عمدتاً نقد اندیشه
دورنما بوده و چون معتقد هستیم قوالب گوناگون ادبی همگی بجهان و اشکال
سخن هستند که به سخن نماینده ای می دهند و ما در نهایت و نتیجه نیز در
هدف غایی به سخن خود رفته داریم، پس به ناچار برانداختن او بهتر است.
گرددیم. علاوه بر این برای اطلاع بیشتر از تکنیک نماینده نویسی او می تواند
به منابع دیگری مراجعه کند.

پایان

۹۴۸۱۱

امیرنوری

این مقاله در سال ۱۳۶۴
برای کلاس‌های
حمید سمندریان
به منظور یک تکلیف درسی
در پروژه تربیت بازیگری
در رادیو جمهوری اسلامی
نوشته شد.